



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اصحاب فرهنگ و هنر - 1 / مرداد / 1380

بسم الله الرحمن الرحيم

به همه شما عزیزان صمیمانه خوشامد عرض می‌کنم. خوشحالم که این توفیق برای من حاصل شد تا در جمع فرزندگان اهل هنر - ولو به صورت محدود - شرکت کنم. در جمع شما، هنرمندان برجسته در رشته‌های مختلف و انسانهای والایی حضور دارند. من فعلاً به همین خوشامد بسنده می‌کنم و منتظرم تا دوستان - که برای این جلسه برنامه ریزی کرده‌اند - برنامه‌ی خودشان را اجرا کنند؛ بعداً من عریضی عرض خواهم کرد.

متشکرم

x x x

برای من فرصت باارزشی بود؛ نه فقط به خاطر این که حقایقی را در باب مسائل گوناگون مربوط به هنر و جامعه هنرمندان از زبان خود آنها شنیدم؛ بلکه علاوه بر این، به خاطر این که جلسه‌ی ما نشان دهنده این است که برخلاف تصور بعضی از دوستان، فرهنگ و هنر و ادب در کشور به هیچ وجه در حاشیه قرار ندارد؛ بلکه کاملاً در متن است. نفس حضور شما در این جا، که من از آن استقبال کردم و این جلسه‌ی نسبتاً طولانی‌ای که با هم داشتیم و مطالبی که شما بر زبان آوردید، همه تأیید کننده این حقیقت است. به هر حال خیلی خرسندم که این فرصت پیش آمد و من از این جلسه بهره‌بردم.

مطالبی که دوستان فرمودند - که نمونه‌هایی بود و انسان می‌تواند برخی از ناگفته‌ها را هم در پرتو این گفته‌ها حدس بزند - بعضاً از مسائل اساسی ماست که خود من بلاشک باید در پرداختن به آنها سهمی به عهده بگیرم؛ البته بعضی هم جزو مسائل اجرایی است. خوشبختانه وزیر محترم ارشاد و همکارانشان در این جا حضور دارند و مطالب را شنیدند؛ من هم تأکید خواهم کرد که به پاره‌ای از مشکلات و مسائلی که در مقام اجرا مورد توجه است، بپردازند و ان شاءالله آنها را حل کنند. البته سؤالات فقهی - بحث راجع به مجسمه یا حدود و ضوابط موسیقی محلی و غیره - بحث دیگری است که فرصت خاص خود را می‌طلبد.

آنچه که مجموعاً به نظرم می‌رسد عرض کنم، این است که مسأله هنر و هنرمند، جزو مسائلی است که هم ظریف است، هم به شدت حساس و دقیق است و مرزهای دشواری در این زمینه وجود دارد. اگر ما به این مرزها بی‌توجه باشیم، ممکن است خطا کنیم و برخلاف آنچه که شایسته است، عمل نماییم؛ البته این مربوط به ماست. سخن درباره مرزهایی که هنرمند باید رعایت کند، نیست؛ آن ماجرایی دیگری است. ما که با مسأله هنر و هنرمند - با این موضوع مهم در اداره کشور - مواجهیم، باید مرزها را درست بشناسیم تا بتوانیم درست قضاوت کنیم و براساس قضاوت عمل نماییم.

البته هر هنرمندی به تنهایی یک دنیاست و این خاصیت هنری است که در وجود اوست. اگر انسان فرصت می‌کرد تا غمگسارانه پای دل هنرمندان بنشیند، دنیای عجیب و زیبایی می‌دید؛ آمیخته‌ای از غمها و شادیها؛ آرزوها و نگرانیها و آرمانها؛ ولی متأسفانه این مجال وجود ندارد. یکی از دوستان از هنر به عنوان جواهر سفید تعبیر کردند. آری؛ هنر گوهر بسیار گرانبهایی است که ارزش و گرانبهائی آن فقط بدین جهت نیست که دلها و چشمهایی را به خود جذب می‌کند - خیلی از چیزهایی که هنری نیست، ممکن است چشمها و دلهایی را به خود جذب کند - نه، این یک موهبت و عطیه الهی است. حقیقت هنر - هر نوع هنری - یک عطیه الهی است. اگرچه بروز هنر در چگونگی تبیین است، اما این، همه حقیقت هنر نیست؛ پیش از تبیین، یک ادراک و احساس هنری وجود دارد و نکته اصلی آن جاست. بعد از آن که یک زیبایی، یک ظرافت و یک حقیقت ادراک شد، از آن هزار نکته باریکتر ز مو که گاهی آدمهای غیر هنرمند نمی‌توانند یک نکته اش را هم درک کنند، هنرمند با همان روح هنری و با آن چراغ هنر که در



درون او برافروخته شده است، ظرایف و دقایق و حقایق را ابراز می کند. این می شود هنر واقعی و حقیقی که ناشی از یک ادراک و یک بازتاب و یک تبیین است.

در واقع هنر یک موهبت الهی و یک حقیقت بسیار فاخر است. به طور طبیعی کسی که این موهبت از سوی پروردگار - مثل همه ثروتهای دیگر - به او داده شده است، باید بار مسؤولیتی را هم برای خودش قائل باشد؛ یعنی داده های خدا همراه با انجام تکلیفهاست. این تکلیفها لزوماً همه دینی و شرعی نیست؛ تکلیفهایی است که بسیاری از آنها از دل انسان بر می خیزد. وقتی شما چشم دارید، این نعمتی است که بعضی افراد آن را ندارند؛ اما این چشم به طور طبیعی غیر از لذتها و برخورداریهایی که به شما می دهد، تکلیفی را هم بر دوش شما می گذارد - «چو می بینی که نابینا و چاه است» - این تکلیف به خاطر چشمی است که شما دارید. لازم نیست که دین به آدم بگوید، یا یک آیه قرآن درباره اش نازل شده باشد؛ این را دل شما می فهمد. یا هیچ کس در دنیا نیست که ثروتمندی را - ولو آن برخورداری، با کدّ یمین و عرق جبین خودش به دست آمده باشد - ملامت نکند، هنگامی که ببیند او نسبت به مستمندان، بی خیال و بی تفاوت و طعنه زن است. در حالی که آن ثروتمند ممکن است به شما بگوید خودم این ثروت را به دست آوردم و مال خودم است؛ اما شما از او نمی پذیرید. وقتی ثروت و موهبت و دستاوردی وجود دارد، در قبال آن تکلیفی هم خواهد بود.

البته هنر از ثروتهایی نیست که یکسره با کدّ یمین و عرق جبین به دست آمده باشد. تا قریحه و استعداد هنری در شما نباشد، هر قدر هم که زحمت بکشید، باز همچنان در آن حَمِ اوّل باقی خواهید ماند. آن قریحه، کار و دستاورد شما نیست؛ آن را به شما داده اند. خدا همه نعمتها را به انسان می دهد؛ هرچند مجرای آن، جامعه و پدر و مادر و محیط و چیزهای دیگر است. شما زحمت کشیده اید، اما فرصت و همّت زحمت کشیدن را هم خدا به شما داده است، تا توانستید در وجود خودتان هنر را به اعتلاء برسانید.

بعضی کسان می گویند در هنر متعهد، کلمه اوّل با کلمه دوم تناقض دارد. هنر، یعنی آن چیزی که مبتنی بر تخیّل آزاد انسان است و متعهد، یعنی زنجیر شده؛ این دو چگونه با هم می سازد؟! این یک تصوّر است؛ البته تصوّر درستی نیست. بحث مسؤولیت و تعهد هنرمند، قبل از هنرمند بودن او به انسان بودن او برمی گردد. بالأخره یک هنرمند قبل از این که یک هنرمند باشد، یک انسان است. انسان که نمی تواند مسؤول نباشد. اوّلین مسؤولیت انسان در مقابل انسانهاست. اگرچه انسان در مقابل طبیعت و زمین و آسمان هم تعهد دارد، اما مسؤولیت بزرگ او در قبال انسانهاست. درعین حال هنرمند به خاطر ویژگی بسیار ممتازش، تعهد جداگانه ای غیر از آن بیانی که قبلاً گفتم، دارد.

هنرمند، هم در باب فرم و قالب هنر خودش و هم در قبال مضمون تعهد دارد. کسی که قریحه هنری دارد، نباید به سطح پایین اکتفا کند. این یک تعهد است. هنرمند تنبل و بی تلاش، هنرمندی که برای تعالی کار هنری خودش و ایجاد خلاقیت تلاش نمی کند، در حقیقت به مسؤولیت هنری خودش در قبال قالب عمل نکرده است. هنرمند باید دائم تلاش کند. البته ممکن است انسان یک وقت به جایی برسد که بیش از آن نمی تواند تلاش کند - بحثی نیست - اما تا آن جایی که می تواند، باید برای اعتلای قالب هنری تلاش کند. این تعهد در قبال قالب، بدون یک احساس شور و عشق و مسؤولیت - البته این شور و عشق هم مسؤولیت است؛ آن هم یک دست قوی است که انسان را وادار به کاری می کند و نمی گذارد که احساس تنبلی و تن آسایی، او را از کار باز بدارد - به دست نمی آید.

علاوه بر این، تعهد در قبال مضمون است. ما چه می خواهیم ارائه بدهیم؟ اگر انسان محترم و عزیز است، دل و ذهن و فکر او هم عزیز و محترم است. نمی شود هر چیزی را به مخاطب داد، فقط به صرف این که او نشسته و به حرفهای ما گوش می دهد. باید ببینیم به او چه می خواهیم بدهیم. البته بحث این که ما وارد کدام دسته بندی سیاسی بشویم یا نشویم - این حرفهایی که بعضی از دوستان می زنند - مسائلی است که شما باید از اینها عبور کرده باشید.



اینها محلّ کلام نیست؛ محلّ کلام، اخلاق و فضیلت است. من مطلبي را - به گمانم - از قول «رومن رولان» خواندم که گفته بود در یک کار هنري، یک درصد هنر، نودونه درصد اخلاق؛ یا احتیاطاً این گونه بگوئیم: ده درصد هنر، نود درصد اخلاق. به نظر رسید که این حرف، حرف دقیقی نیست. اگر از من سؤال کنند، من می گویم صددرصد هنر و صددرصد اخلاق. اینها با هم منافات ندارند. باید صددرصد کار را با خلاقیت هنري ارائه داد و صددرصد آن را از مضمون عالي و تعالي بخش و پیشبرنده و فضیلت ساز پُر کرد و انباشت. آن چیزی که دغدغه برخی آدمهای دلسوز در زمینه مسائل هنري است، این است که ما به بهانه آزادي تخیل یا آزادي هنري، فضیلت سوزی و هتک اخلاق نکنیم. این بسیار مهم است. بنابراین هنر متعهد یک واژه درست است.

هنرمند باید خود را به حقیقتی متعهد بداند. آن حقیقت چیست؟ این که هنرمند در چه سطحی از اندیشه قرار دارد تا بتواند همه و یا بخشی از آن حقیقت را ببیند و بشناسد، بحث دیگری است. البته هرچه اندیشه و فکر و درک عقلانی بالاتر باشد، می تواند به آن درک ظریف هنري کیفیت بیشتری بدهد. حافظ شیرازی صرفاً یک هنرمند نیست؛ بلکه معارف بلندی نیز در کلمات او وجود دارد. این معارف هم فقط با هنرمند بودن به دست نمی آید؛ بلکه یک پشتوانه فلسفی و فکری لازم دارد. باید متکا یا نقطه عزیمت و خاستگاهی از اندیشه والا، این درک هنري و سپس تبیین هنري را پشتیبانی کند. البته همه در یک سطح نیستند؛ توقع هم نیست که چنین باشند. این در مورد همه ی رشته های هنري صادق است. شما از معماری بگیرید تا نقاشی و طراحی و مجسمه سازی و تا کارهای سینما و تئاتر و شعر و موسیقی و بقیه رشته های هنري؛ همین معنا در آنها وجود دارد. یک وقت شما معماری را می بینید که اندیشه ای دارد؛ یک وقت یک معمار از لحاظ اندیشه، لُخت و بی هویت است و متکی به فکری نیست. اینها اگر بخواهند بنایی را ایجاد کنند، دو گونه طراحی می کنند. اگر ساخت یک شهر را به دست دو نفر آدم این طوری بدهند، یک نیمه آن با نیمه دیگر به کُلی متفاوت خواهد بود. به هر حال این تعهد، لازم است.

هنر ملتزم و متعهد، یک حقیقت است و ما باید به آن اقرار کنیم. نمی توان رها و یله و بی هوا و با انگیزه های روزبه روز و احياناً پایین و پست یا ناسالم، دنبال هنر رفت و سرافراز بود؛ چون آن ابتهاجی که در هنرمند وجود دارد - هنرمند بهجت ویژه ای دارد که با شادیهای معمولی فرق دارد و در غیرهنرمند اصلاً دیده نمی شود - در صورتی حقیقتاً به وجود خواهد آمد که بداند دنبال چه چیزی می رود و چه کار می خواهد بکند، تا با هنرمندی خودش احساس رضایت و بهجت کند که آن کار را انجام می دهد. در این صورت باید اخلاق انسانی، فضیلتها و معارف والای دینی و الهی مورد توجه باشند.

نکته دیگری که آن را یادداشت کرده ام و در بیانات آقایان هم مطرح شده بود، بحث هنر دینی است. من می خواهم این را عرض کنم که هنر دینی به هیچ وجه به معنای قشریگری و تظاهر ریاکارانه ی دینی نیست و این هنر لزوماً با واژگان دینی به وجود نمی آید. ای بسا هنري صددرصد دینی باشد، اما در آن از واژگان عرفی و غیردینی استفاده شده باشد. نباید تصوّر کرد که هنر دینی آن است که حتماً یک داستان دینی را به تصویر بکشد یا از یک مقوله دینی - مثلاً روحانیت و غیره - صحبت کند. هنر دینی آن است که بتواند معارفی را که همه ادیان - و بیش از همه، دین مبین اسلام - به نشر آن در بین انسانها همت گماشته اند و جانهای پاکی در راه نشر این حقایق نثار شده است، نشر دهد، جاودانه کند و در ذهنها ماندگار سازد. این معارف، معارف بلند دینی است. اینها حقایقی است که همه پیامبران الهی برای آوردن آنها به میان زندگی بشر، بارهای سنگینی را تحمل کردند. نمی شود ما این جا بنشینیم و تلاشهای زبده ترین انسانهای عالم را - که مصلحان و پیامبران و مجاهدان راه خدا بودند - تخطئه کنیم و نسبت به آن بی تفاوت بگذریم. هنر دینی این معارف را منتشر می کند؛ هنر دینی عدالت را در جامعه به صورت یک ارزش معرفی می کند؛ ولو شما هیچ اسمی از دین و هیچ آیه ای از قرآن و هیچ حدیثی در باب عدالت در خلال هنرتان نیاورید. مثلاً هیچ لزومی ندارد که در محاورات سینمایی یا در تئاتر، نام و یا شکلی که نماد دین است، وجود داشته



باشد تا حتماً دینی باشد؛ نه. شما می‌توانید در باب عدالت، رساترین سخن را در هنرهای نمایشی بیاورید. در این صورت به هنر دینی توجه کرده‌اید.

آن چیزی که در هنر دینی به شدت مورد توجه است، این است که این هنر در خدمت شهوت و خشونت و ابتذال و استحاله هویت انسان و جامعه قرار نگیرد. جامعه ما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی احساس هویت کرد؛ یعنی شخصیت خودش را باز یافت. ما به عنوان جزء نودونهم در امواج حرکات جهانی، غرق و گم بودیم. انقلاب ما را زنده کرد و به ما شخصیت داد. انقلاب به ما آموخت که یک ملت می‌تواند در اساسی‌ترین مسائل جهانی، سخن و موضعی داشته باشد و آن را با صراحت و بدون توجه به این که قدرتمندان و قلدرهای عالم چه می‌خواهند، ابراز کند و پای آن بایستد. ارزش یک ملت در جامعه بین الملل به این چیزهاست، نه به دنبال روی کورکورانه؛ آن هم نه از چیزهای خوب، بلکه از نقاط منفی. برای یک ملت، به قربانگویی دولتهای گردن کلفت تر و قویتر و ثروتمندتر بودن، ارزش نیست؛ این را انقلاب به ما داد؛ این به برکت اسلام به ما رسید. امروز هم با قدرت تمام، نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران در صحنه جهانی به عنوان یک ملت شجاع که در زمینه مسائل گوناگون صاحب ایده‌اند، مطرحند. درعین حال ما بیاییم با کمک هنر خود، دائماً از کنار این معنا بساییم، یا آن را به انواع حرفها و لجنها آغشته کنیم. این درست است؟ هنر نباید در این جهت قرار گیرد.

هنر دینی را نباید با هنر قشری و تحجرگرا - و به تعبیر دوستان، پیروی از روشهای فلان مجموعه جاهل و نادان - اشتباه کرد. بی خود به خودتان تهمت نزنید. هنر دینی عبارت است از هنری که بتواند مجسم کننده و ارائه کننده آرمانهای دین اسلام - که البته برترین آرمانهای ادیان الهی است - باشد. این آرمانها همان چیزهایی است که سعادت انسان، حقوق معنوی انسان، اعتلای انسان، تقوا و پرهیزگاری انسان و عدالت جامعه انسانی را تأمین می‌کند. البته هیچ الزام و اجباری وجود ندارد که این گونه عمل بشود یا نشود. کسانی که با نظرات من در این زمینه‌ها آشنا هستند، می‌دانند که بنده معتقد نیستم که هنر با بخشنامه و دستور و فرمان و حکم و این طور چیزها درست می‌شود. این از آن چیزهایی است که با حکم درست نمی‌شود؛ باید انگیزه وجود داشته باشد؛ هرچند انگیزه‌های ناپاک هم وجود دارد. البته آنچه که من عرض می‌کنم، نظرات خودم است و به معنای این نیست که اگر وزارت ارشاد در زمینه‌ای بخشنامه‌ای صادر کرد، به آن توجهی نشود.

مقوله دیگری که من مختصراً آن را عرض می‌کنم، هنر انقلابی است. توقع انقلاب از هنر و هنرمند، مبتنی بر نگاه زیباشناختی در زمینه هنر است، که توقع زیادی هم نیست. ملتی در یک دفاع هشت ساله با همه وجود به میدان آمد. جوانان به جبهه رفتند و از فداکاری در راه ارزشی که برای آنها وجود داشت، استقبال کردند - البته عمدتاً به خاطر دین رفتند؛ هرچند ممکن است عده‌ای هم برای دفاع از میهن و مرزهای کشور دست به فداکاری زده باشند - مادران و پدران و همسران و فرزندان و کسانی که پشت جبهه تلاش می‌کردند نیز طور دیگری حماسه آفریدند. شما خاطرات هشت سال دفاع مقدس را مرور کنید، ببینید برای یک نگاه هنرمندانه به حالت و کیفیت یک جامعه، چیزی از این زیباتر پیدا می‌کنید؟ شما در عالیت‌ترین آثار دراماتیک دنیا، آن جایی که به فداکاری یک انسان برخورد می‌کنید، او را تحسین و ستایش می‌کنید. وقتی فیلم، آهنگ، تابلوی نقاشی، زندگی فلان انقلابی - مثلاً ژاندارک - یا سرباز فداکار فلان کشور را برای شما به تصویر می‌کشند، در دل و باطن وجدان خودتان نمی‌توانید کار او را تحسین نکنید. هزاران حادثه به مراتب باارزشت‌تر و بزرگ‌تر از آنچه که در این اثر هنری نشان داده شده، در دوران هشت سال دفاع مقدس و در خود انقلاب، در خانه شما اتفاق افتاد. آیا این زیبایی نیست؟ هنر می‌تواند از کنار این قضیه بی تفاوت بگذرد؟ توقع انقلاب این است و توقع زیاده خواهانه‌ای نیست. می‌گویند چرا زیبایی دیده نمی‌شود! کسی که به این مقوله بی‌اعتناست، نمی‌خواهد این زیبایی را ببیند؟

عزیزان من! عده‌ای از شما با تاریخ به خوبی آشنا هستید. من هم با تاریخ آشنا هستم. من سطر سطر ورقهای تاریخ



هفتاد، هشتاد سال گذشته و قبل از آن را مکرر در مکرر خوانده ام. ما حقیقتاً یکی از گرفتارترین ملت‌ها در پنجه گردن کلفتی و قلدری قدرتهای جهانی بوده ایم. بنده در باب شبه قاره هند مطالعات مفصّلی داشته ام و کتابی هم در این زمینه نوشته ام. وقتی وضعیت ایران را با شبه قاره مقایسه می‌کنم، می‌بینم با این که آن جا استعمار مستقیم انگلیسی‌ها وجود داشت، اما به لحاظ فشار انسانی بر یک کشور از ناحیه قدرتهای اهریمنی دنیا، وضع ما از آنها بدتر بود. آنها از طرف نیروهای خودی و میهنی خودشان دچار خیانت و نفاق و فساد و وابستگی نبودند. یک مشت انگلیسی به آن کشور وارد شده بودند. خودیهای آنها عبارت بودند: از گاندی و نهرو و مولانا محمد علی و مولانا شوکت علی و جناح و غیره. آنها با انگلیسی‌ها جنگیدند و بسیار هم زجر کشیدند؛ اما وضع ما این گونه نبود. انگلیسی‌ها رضاخان را به عنوان یک عامل دست نشانده بر سر کار آوردند تا کار مورد نظر آنها را انجام دهد. این حرف‌ها جای انکار نیست؛ حرفی نیست که من بزنم؛ این حرف‌ها جزو واضحات تاریخ است که هم گزارشگران نوشته اند و هم اسنادی که بعد از سی، چهل سال منتشر شده، گویای آن است. همین چند روز پیش در سندی از همین قبیل می‌خواندم که در جلسه ای که سید ضیاء و رضاخان و مأموران انگلیسی بودند، رضاخان گفته بود که من سیاست سرم نمی‌شود و وارد نیستم؛ هرچه شما دستور بدهید؛ من گوش به فرمانم! همین طور هم بود؛ اما لحظه ای که احساس کردند یک ذره حالت گوش به فرمانی اش متزلزل شده و گرایش، آن هم نه به سمت استقلال حقیقی، بلکه به سمت آلمان هیتلری پیدا کرده است - طبیعتاً وقتی رضاخان به هیتلر نگاه کند، به هیجان می‌آید و لذت می‌برد - او را کنار زدند و پسرش را بر سر کار آوردند. اینها جزو واقعیات کشور است.

کشور ایران با همه این خصوصیات فرهنگی عمیقی که شما می‌گویید و راست هم می‌گویید و من هم به همینها اعتقاد دارم، تحقیر شد. پنجاه، شصت سال کسانی بر ما حکومت کردند که آورنده آنها، نه این که ما نبودیم - چون در ایران حکومت مردم به این صورت اصلاً سابقه نداشت - بلکه دلاوری خودشان هم نبود. ای کاش اگر دیکتاتور بودند، اقلاً مثل نادرشاه با زور بازوی خودشان، یا مثل آقامحمدخان با حيله گری خودشان بر سر کار آمده بودند؛ اما این طور نبود. دیگران آمدند و آنها را بر این ملت مسلط کردند و تمام منابع مادی و معنوی این ملت را به غارت بردند. با رنج‌ها و محنت‌های بسیاری، حرکت عظیمی در مقابل این پدیده شوم اتفاق افتاد و توانست با فدا کردن جانها و با عریان کردن سینه‌ها در مقابل دشمن غدار، به جایی برسد. این زیبا نیست؟ هنر چگونه می‌تواند از کنار اینها بی تفاوت بگذرد؟ این توقع انقلاب است. هنر انقلابی که ما از اول انقلاب همین طور گفتیم و آن را درخواست کردیم، این است. آیا این توقع زیادی است؟ موسیقی و فیلم و تئاتر و نقاشی و سایر رشته‌های هنری شما باید به این مقوله بپردازد؛ اینها چیزهای لازمی است. توقع انقلاب از هنر و هنرمند، یک توقع زورگویانه و زیاده خواهانه نیست؛ بل مبتنی بر همان مبانی زیباشناختی هنر است. هنر آن است که زیباییها را درک کند. این زیباییها لزوماً گل و بلبل نیست؛ گاهی اوقات، انداختن یک نفر در آتش و تحمل آن، زیباتر از هر گل و بلبلی است. هنرمند باید این را ببیند، درک کند و آن را با زبان هنر تبیین نماید.

البته من انکار نمی‌کنم که بعد از انقلاب در زمینه هنر دینی - تا آن جایی که بنده مجال دارم و درک می‌کنم؛ چیزهایی هم وجود دارد که ما به عنوان یک مستمع شاید درست نمی‌فهمیم - آثار بارزشی درست شده است که من از کسانی که در این زمینه‌ها کار کردند، از اعماق دل سپاسگزاری می‌کنم؛ چه بازیگرهایی که نقش‌های عالی را، عالی بازی کردند؛ چه آنهایی که کارگردانی کردند؛ چه آنهایی که متن فیلمنامه‌ها را نوشتند؛ چه بقیه دست اندرکارانی که در زمینه‌های گوناگون کارهای هنری واقعاً وارد بودند. در نقاشی، خطاطی، طراحی و غیره، کارهای بارزشی شده که به هیچ وجه روا نیست انسان آنها را نادیده بگیرد؛ ولی انتظاری که عرض کردم، همیشه بوده، الان هم وجود دارد.

چند جمله ای هم در خصوص هنر و سیاست عرض کنم. این دوست عزیز - که مثل فرزند ماست - می‌گوید من نه

می خواهم در این جناح باشم، نه در آن جناح؛ اما از سر من دست برنمی دارند! همیشه توصیه من به هنرمندان و کسانی که با کار هنری سر و کار دارند، این است که اینها را به بازیهای خطی و سیاسی نکشانید. بحث حالا هم نیست؛ از زمانی که بنده رئیس جمهور بودم، هر گاه با وزرای ارشاد وقت و مسئولان گوناگون مواجه می شدم، این نکته را می گفتم. توصیه های خاصی هم نسبت به اشخاص گوناگون داشتم که همه در این جهت بوده که نگذارید خطوط سیاسی و جناحهای سیاسی و شبه حزبی بیایند و وارد این مقوله شوند و آن را قبضه کنند؛ زیرا در این صورت همه چیز تباه خواهد شد. اما اشتباه نکنید؛ آن جایی که پای حفظ ارزشها و تداوم بخشیدن به آنهاست، یا صحبت از استحاله ارزشهاست، یک خط کشی وجود دارد؛ شما نمی توانید بگویید من نه این طرف هستم، نه آن طرف. مگر می شود؟ این می شود بی هویتی. مگر می شود آدم به یک ارزش، هم معتقد باشد، هم نباشد؛ یک ارزشی را، هم پاس بدارد، هم ندارد؟ این جا آدم باید موضع انتخاب کند و پای آن بایستد. البته من هیچ نفی نمی کنم؛ ممکن است کسی اشتباه کند؛ در این صورت انسان خطا را جبران می کند؛ کمالین که در مواردی به بعضی از دوستانی که آثار خودشان را به من ارائه کردند یا از طریق دیگری من آن آثار را دیدم و به نظرات نقادانه ای رسیدم - چه در بازیها، چه در محاوره ها و به قول شما دیالوگها، چه در برخی از صحنه پردازیها - به آنها گفتم. البته بعضی اصلاح کردند، بعضی هم اصلاح نکردند. ما از آنهايي که اصلاح کردند، تشکر کردیم؛ اما از آنهايي که اصلاح نکردند، هیچ وقت گله نکردیم که چرا اصلاح نکردید؛ چه برسد بالاتر از گله. به هر حال در این جا حدودی وجود دارد. مگر می شود نسبت به این حدود بی تفاوت بود؟ همان طور که در ابتدا گفتم، نمی شود نسبت به ارزشها بی تفاوت بود. این را نباید به حساب خط و جناح سیاسی «الف» و «ب» گذاشت. من در زمان ریاست جمهوری در یک سخنرانی که هر دو جناح حضور داشتند، گفتم شما مثل دو قبیله اید - قبیله «الف»، قبیله «ب» - دعوای شما قبیله ای است. امروز همان قبیله گرایی - البته با شکلهای بدش - ادامه پیدا کرده که جای صحبتش این جا نیست؛ من با خود آنها در میان می گذارم و می گویم.

اما یک نکته وجود دارد و آن این است که ببینید عزیزان من! سیاست در دنیای امروز از هنر استفاده ناشایسته می کند. اگر بگوییم نمی کند، دلیل بی اطلاعی است. نه فقط امروز استفاده می کند، بلکه از سابق استفاده می کرده است. چند روز پیش سندی از اسناد منتشر شده وزارت خارجه آمریکا درباره جریان کودتای 28 مرداد را ترجمه کرده و برای من آوردند. البته به هنگام وقوع این حادثه، سن من زیاد نبود - چهارده، پانزده سال داشتم - چیزهای اندکی یادم هست؛ اما از زبانها بسیار شنیده ام و در آثار هم زیاد خوانده ام؛ ولی به این تفصیل هیچ جا وجود ندارد. آنهايي که خودشان دست اندرکار این جریان بودند، این اسناد را نوشتند و برای وزارت خارجه و سازمان سیا فرستادند. این اسناد متعلق به امریکاییهاست. البته عملیات، بین امریکاییها و انگلیسیها مشترک بوده که در این گزارش کاملاً منعکس شده است. آن بخش مورد توجه من این است: «کیم روزولت» می گوید وقتی ما به تهران آمدیم، یک چمدان بزرگ پر از مقاله هایی که نوشته شده بود و باید ترجمه می شد و در روزنامه ها به چاپ می رسید، و نیز کاریکاتورهایی را با خودمان آوردیم! شما فکرش را بکنید، دستگاه سی. آی. ای آمریکا برای ساقط کردن حکومتی که با آنها ناسازگار بود و منافع آنها را تأمین نمی کرد؛ حکومتی که به آراء مردم متکی بود - برخلاف همه حکومتهای دوران پهلوی، این یک حکومت ملی بود که قانونی و با آراء مردم بر سر کار آمده بود - تحت عنوان این که ممکن است پشت پرده آهنین شوروی برود، از همه ابزارها - از جمله از ابزار هنر - علیه آن استفاده کرد. البته آن روز کاریکاتوریستی که هم به درد اینها بخورد و هم بتواند مورد اعتمادشان قرار گیرد، لابد نبوده است؛ لذا با خودشان کاریکاتورهای آماده را آورده بودند! در آن اسناد آمده است که ما به بخش هنری سازمان سیا سفارش کردیم که این چیزها را تهیه کند! اتفاقاً دو، سه سال پیش نیز ایتالیاییها کتابی نوشتند که به فارسی هم ترجمه شده است؛ آن جا هم به وجود بخش هنری سازمان سیا و فعالیتهای گوناگونش اشاره شده است. سیاست، این گونه از هنر استفاده می



کند. شما در این جا می خواهید چه کار کنید؟ اگر همه ی سیاستمداران و مستکبران و قلدران و صاحب اختیاران دنیا می آمدند در مقابل کتاب مقدس خودشان قسم جلاله می خوردند که از هنر استفاده نکنند، می شد آدم نسبتاً خیال راحتی پیدا کند و بگوید بسیار خوب، الحمدالله، هنر خلاص شد؛ اما آنها از هنر استفاده می کنند. شما می خواهید چه کار کنید؟ آیا شما می خواهید در مقابله با مطامعی که آنها به وسیله هنر به آن می رسند، از این ابزار بهره نبرید؟ این خردمندانه است؟ نه؛ این خردمندانه نیست.

شما این را بدانید که تا این تاریخ، هیچ حکومتی مثل حکومت فعلی ایران، در این سرزمین نبوده که به رأی و خواست و عاطفه مردم متکی باشد؛ من این را به طور یقینی می گویم و آن را ثابت می کنم. البته حکومتهایی بوده اند که ستایش کننده داشته اند؛ اما ستایش کردن، یک حرف است؛ ایمان و باور و عاطفه مردم در اختیار یک حکومت بودن، یک حرف دیگر است. این متعلق به جمهوری اسلامی است؛ این به برکت انقلاب و تکیه به مردم است. الان نیز همین طور است؛ این را بنده با افتخار تمام عرض می کنم.

در این جا اقبال مردم، با فرعونیت و احساس خودبرتربینی زمامداران همراه نشده است. بنده که الان با شما حرف می زنم، یک سر سوزن در خودم احساس کبريایی ندارم - الحمدالله رب العالمین - سایر مسؤولان کشور هم این گونه اند؛ رئیس جمهور هم ندارد، رئیس مجلس هم ندارد، رئیس قوه قضائیه هم ندارد؛ اصلاً و ابداً چنین چیزی وجود ندارد. مسؤولان ما می دانند که امانت خدا در دست آنهاست؛ امروز چند صباحی وجود دارد، اما فردا نیست. مسؤولان برعهده خودشان وظایفی قائلند؛ این مربوط به این کشور است.

این نظامی که مردمی و متواضع و در خدمت اهداف مردم است، یک گناه بزرگ و نابخشودنی دارد و آن این است که تسلیم خواستهایی که تأمین کننده منافع قدرتهای بزرگ در این منطقه است، نمی شود. این که می گویم تسلیم منافع آنها نمی شود، حرفی است که آنها بصراحت آن را می گویند. شما می بینید که امریکا مثلاً در خلیج فارس یا در فلان نقطه، نیرو مستقر می کند. اگر گفته شود چرا این کار را می کنی؟ می گوید منافع من در گرو این کار است! یعنی منافع او با چند هزار کیلومتر فاصله باید در خلیج فارس تأمین شود؛ ولو منافع کشوری که در همین منطقه زندگی می کند، تأمین نشود! اینها در هر کشوری هر اقدامی می کنند، به خاطر این است که آن منافع فرامرزی باید تأمین شود. جرم جمهوری اسلامی این است که برخلاف همه کشورهای دنیا، زیر بار این منافع نمی رود و آنها را تأمین نمی کند. می گوید می خواهم منافع خودم را تأمین کنم؛ به منافع شما هم کاری ندارم. این که گفته می شود جمهوری اسلامی سر جنگ دارد، این طور نیست؛ امریکا با ما وضع قابل جنگی ندارد؛ ما یک طور دیگریم، آنها یک طور دیگرند. ما بنای جنگیدن با امریکا را نداشتیم؛ هیچ وقت هم چنین چیزی را نگفتیم؛ ولی ما بنای تسلیم شدن نداریم و می گوئیم با هیچ قیمتی در مقابل شما تسلیم نمی شویم. این جرم جمهوری اسلامی است. در زمینه مسائل گوناگون و قضیه فلسطین و غیره نیز همین طور است. به جرم تسلیم نشدن یک ملت در مقابل تمایل مستکبرانه قدرتهای جهانی، این ملت محکوم می شود که با همه ابزارها - از جمله ابزار هنری - با او به شدت مبارزه شود. همان گونه که عرض کردم، سازمان سیا بخش هنری دارد و فیلمهایی که بعد از انقلاب علیه ما و علیه شیعه و اسلام درست کردند، بسیار زیاد است. شما که یک فیلمساز و سینماگر و بازیگر سینما و تئاتر و موسیقیدان و آهنگساز ایرانی هستید و این واقعیت و مظلومیت را ادراک می کنید، تکلیفتان چیست؟ آیا هیچ تکلیف مردمی وجود ندارد؟

من شنیده ام که در قضایای جنگ جهانی در روسیه، شور علی اف - آهنگ معروفی است که البته من نه آهنگش را شنیده ام، نه درست می دانم چیست؛ آقایان می دانند - در تهییج مردم برای وارد شدن به میدان جنگ، بیشترین تأثیر را داشت؛ یعنی در خدمت اهداف مردمی قرار گرفت. به طور طبیعی این توقع از هنرمند هر کشوری وجود دارد؛ بنابراین چطور می تواند نسبت به این قضیه بی تفاوت بماند؛ در حالی که دشمن از ابزار هنر استفاده می کند؟



این نکته را هم به شما بگویم؛ این حرفهایی که گاهی آدم می شنود که در دنیا ما را به خشونت طلبی متهم می کنند، حرفهایی نیست که آدمهای هوشمند و زیرک آن را بپذیرند یا بر زبان جاری کنند. برای از رو بردن یک ملت، بهترین راه این است که با انبوه تبلیغات متراکم او را از میدان خارج کنند؛ دائماً او را متهم کنند و در موضع دفاع قرار دهند؛ این یک شیوه شناخته شده است. ما را به خشونت متهم می کنند. چه کسانی این کار را می کنند؟ یکی، دو سال پیش، یکی از رؤسای کشورهای اروپایی به این جا آمده بود. می دانید که در دیدارهای بین المللی سطوح بالا، بسیاری از حرفها، کلیات و نوعاً تعارف آمیز و ایده پراکنی است. او راجع به صلح صحبت کرد که بله، ما طرفدار صلح هستیم. من خارج از پروتکلهاي معمولي این گونه ملاقاتها، حالت طلبگی به خودم گرفتم و گفتم شما اروپاییها جنگ را به راه می اندازید، خودتان هم دم از صلح می زنید! بزرگترین جنگهای تاریخ بشر را شما اروپاییها به راه انداختید و آن همه آدم کشته شدند. ما که این طرف دنیا بودیم، باد جنگ شما این همه به ما خسارت وارد کرد؛ حالا هم آمده اید و دم از صلح می زنید! «خود گویی و خود خندی، خود مرد هنرمندی». گفتم ما مشکلی به نام جنگ نداریم. هیچکدام از کشورهای اسلامی، طالب جنگ نیستند. شما از جنگ حرف می زنید، خودتان هم می آید شعار صلح می دهید!

آنها این همه سلاح تولید می کنند و به همه دنیا می دهند. بنابراین حقیقت قضیه این است که خود آنها بیشترین خشونت را مرتکب می شوند. از تروریسم صحبت می کنند؛ ولی مرادشان این است که چرا جمهوری اسلامی از مبارزان فلسطینی که از وطن خودشان دفاع می کنند، حمایت می کند. از نظر رسانه های جهانی، حمایت از تروریسم، یعنی حمایت از مبارزان فلسطینی! خراب کردن خانه فلسطینی روی سرش توسط تانک اسرائیلی و کشتن بچه چند ماهه، تروریسم نیست؛ اما وقتی نظامی خشن جنایتکاری در حادثه ای کشته می شود، در مطبوعات خودشان عکس زنش را جدا، عکس بچه اش را جدا - در حال گریه کردن و شیون زدن - و عکس خاکسپاری اش را جدا منتشر می کنند؛ برای این که نشان دهند این طرف خشونت می ورزد! اینها کارهای تبلیغاتی ای است که می کنند. غرض این است که به هنر و سیاست باید قدری عمیقتر نگاه کنیم؛ نمی شود ساده اندیشی کرد. امیدوارم که ارزش هنر در همان جایگاه حقیقی خودش، اول مورد توجه اهل هنر قرار گیرد و آنها به ارزش محموله بالارزشی که در وجودشان است، توجه کنند و آن را احترام نمایند. احترام کردنش هم به این است که آن را در جای شایسته ای خرج کنند. امام سجاد (علیه السلام) در حدیثی می فرمایند: جان و وجود انسانی تو ارزشمندترین چیزهاست؛ هیچ چیزی جز بهشت موعود خدا نمی تواند بهای این جان قرار گیرد؛ این را به غیر بهشت خدا ندهید. هنر، بخشی از آن فاخرترین و ارزشمندترین قسمتهای جان انسانی است؛ باید برای این ارزش قائل شد و آن را برای خدا خرج کرد. البته وقتی می گوئیم برای خدا خرج کنید، فوراً ذهن به طرف همان حالت قشریگری و ریاکاری نرود. مسأله اقتصاد در هنر، مسأله مهمی است؛ نکته ای است که به دستگاههای اجرایی مربوط می شود و من بخصوص تکیه می کنم بر این که دوستان وزارت ارشاد به آن توجه کنند. راست می گویند - هم فیلمسازها، هم بقیه بخشهای هنری - علاوه بر این که وضع خود هنرمندان از لحاظ زندگی، چندان ممتاز نیست و در خیلی جاها در حد قابل قبولی نیست؛ کسانی هم که در رشته های هنری سرمایه گذاری می کنند، غالباً وقتی به چیزهایی پایبند هستند، نمی توانند بازده مالی داشته باشند. یقیناً باید به اینها کمک شود؛ اگر کمک نشد، به سمت هر چیزی که بتواند پول را به سمت آنها بیاورد و آنها را تأمین کند - به قول اصحاب سینما، «گیشه گرایی» - می روند، که طبعاً این هم در همه وقت چیز خوبی نیست. گرایش به مسائل جنسی و شهوانی و امثال اینها در سینما، یک مقدار عاملش همین است. می خواهند فیلم جاذبه پیدا کند، لذا یک مشت افراد بخصوصی را جمع می کنند. متأسفانه این عیب بزرگی است که در بسیاری از فیلمهای ما دیده می شود. آن نمونه هایی که دوستان گفتند، اصلاً قابل قبول نیست؛ کاملاً مردود است. البته این چند فیلمی که آقایان به آن اشاره کردند، من هیچکدام را ندیده ام. بحث سانسور نیست؛



بحث این است که ما نباید به ذهن و دل جوان چیزی را بدهیم که او را به سمت گناه و فساد می لغزاند. این غیر از آزاد گذاشتن فکر برای انتخاب در مسأله ای است. شما می دانید که مسائل احساساتی به کسی فرصت انتخاب نمی دهد؛ انسان را به سمتی می کشاند، بدون این که قدرت انتخاب داشته باشد. اینها را من نمی پسندم. انسان در بسیاری از فیلمها و کارهای نمایشی مشاهده می کند که برای جلوه دادن به کار، از جاذبه های جنسی استفاده می کنند؛ در موسیقی یک طور دیگر؛ در بعضی از هنرهای دیگر، طور دیگر. باید به گونه ای باشد که هنرمند بتواند آزادانه هنر خودش را بدون این اجباری که گفتم - اجبار به سمت مشتری طلبی - عرضه کند تا هنر، صحیح و کامل از آب درآید.

امیدواریم که ان شاءالله، هم من و هم همه مسؤولان و هم شما هنرمندان عزیزی که در این جا تشریف دارید، مشمول هدایت و رحمت الهی باشیم و دست کمک خداوند ما را پشتیبانی و یاری کند. من دوباره از شما دوستان عزیز و برادران و خواهروانی که زحمت کشیدید و به این جا آمدید، تشکر می کنم. این فرصت مغتنم را به من دادید که از نزدیک با شما مواجه شوم و اگرچه محدود و کم، اما از نظرات برخی از شما استفاده کنم. من احترام و ستایش خودم را نسبت به کسانی که در عرصه هنر، دلسوزانه، مسؤولانه و متعهدانه بذل تلاش و همت می کنند، عرض می کنم و از آنها تشکر می کنم و همچنین از کسانی که کارهای درخشان و باارزشی ارائه کرده اند - چه پیشکسوتهای باارزش ما، چه جوانان نوبالیده ما - سپاسگزارم. ان شاءالله همه شما موفق و مؤید باشید. از برادران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم که این فرصت را تدارک کردند، صمیمانه متشکرم.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته